

امکان سنجی جریان خيار در عقود جاييز شبه لازم (نقدی بر نظریه عدم جریان خيار در مطلق عقود جاييز)

(مقاله علمی-پژوهشی)

سام محمدی *

هيو ا عبدالکريمی **

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۷/۰۵

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۲/۱۱

چکیده

مشهور فقها و حقوقدانان، خيارات را که قاعده‌ای عام در حقوق قراردادهاست، اختصاص به عقود لازم داده‌اند. این عقیده به این معناست که اعمال حقوقی فاقد دو وصف «عقد» و «لزوم» عاری از وجود خيار هستند و نمی‌توانند مجرای خيار باشند. قائلین به این نظر برای اثبات و تقویت نظر خود به دلایلی چند استناد کرده‌اند که مورد پذیرش اکثریت علمای این علم قرار گرفته است. اما در مقابل، گروهی از فقها و حقوقدانان تصور خيار در عقود جاييز را محال و حتی بعید ندانسته و دلایلی هم برای نظر خود ارائه داده‌اند.

آنچه در این نوشتار می‌آید، پژوهشی است در راستای پاسخ به این سؤال که آیا جریان خيار را در عقود جاييز ولو عقود جاييز شبه لازم نمی‌توان تصور کرد؟ نقل نظر مشهور، بررسی، نقد و تحلیل دلایل آنها همراه با تقویت دلایل نظر مخالف و بیان تفصیلی آنها، موضوع این نوشتار می‌باشد.

کلیدواژگان:

خيار، عقد جاييز شبه لازم، فسخ عقود جاييز شبه لازم.

* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول)

Sammhmd@yahoo.com

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه شهید بهشتی

Hiva.abdolkarimi@gmail.com

مقدمه

عقود و قراردادهای از حیث دوام، به لازم و جایز تقسیم‌بندی شده‌اند که مطابق این تقسیم‌بندی، عقود جایز علی‌الاصول قابل فسخ و عقود لازم، علی‌الاصول غیرقابل فسخ هستند. اطلاق و عموم هر کدام از این دو اصل با استثنائاتی مواجه شده‌اند؛ آنچنان که هم عقود لازم در مواردی قابلیت فسخ پیدا می‌کند و هم عقود جایز در مواردی غیر قابل فسخ است. ماده ۶۷۹ قانون مدنی در حکمی که مصداقی از یک قاعده عام است،^۱ اشعار داشته است: «موکل می‌تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند مگر اینکه وکالت وکیل و یا عدم عزل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد.» نگارندگان نوشتار جاری، عقود مشمول بند اخیر ماده فوق را «عقود جایز شبه لازم» می‌نامند؛^۲ با تکیه بر اینکه علیرغم عدم امکان فسخ دل‌بخواهی و هر زمانی عقود مذکور که از اوصاف عقد لازم است، ماهیت عقد از حیث لزوم و جواز دگرگون نمی‌شود، بلکه همچنان جایز باقی می‌ماند؛ نظری که مشهور علمای این علم بدان معتقدند.^۳ لذا این عقود، جایز و تابع تمامی احکام عقود جایز از جمله حکم ماده ۹۵۴ است و در عین حال چون همانند عقود لازم قابلیت فسخ هر زمانی و دل‌بخواهی را ندارد، شبه لازم می‌باشد.

از آنجا که مطابق نظر مشهور، مجاری و قلمرو جریان خیارات، عقود لازم هستند و عقود جایز را نمی‌توان با اعمال خیار، فسخ کرد،^۴ ولو آنکه ادامه حیات آن متضمن ضرر باشد و از آنجا

۱. کاتوزیان، ناصر، *قواعد عمومی قراردادها*، جلد ۱، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۸، ص ۴۷.
 ۲. بنابراین در این نوشتار، هر جا صحبت از عقود جایز شبه لازم شد، منظور، تمامی عقود جایزی هستند که طرفین آن، با تاسی از بند اخیر ماده ۶۷۹ قانون مدنی، توافق کرده‌اند که یکی از آنها یا هر دو طرف آن عقد، نتوانند هر وقت که بخواهند عقد مذکور را بهم بزنند. لازم به ذکر است همچنان که در متن نوشتار جاری نیز خواهد آمد، به اعتقاد نگارندگان نوشتار جاری، توافق به شرح مذکور، صرفاً سلب حق فسخ ناشی از جواز عقد مذکور است و نه سلب و اسقاط سایر اقسام فسخ. (برای تشریح بیشتر اقسام فسخ، رک: پانویس ۱، صفحه ۴، همین نوشتار)
 ۳. کاتوزیان، ناصر، *قواعد عمومی قراردادها*، جلد ۱، پیشین، ص ۴۸؛ شهیدی، مهدی، *تشکیل قراردادها و تعهدات*، تهران: انتشارات مجد، ۱۳۸۲، ص ۶۳؛ همو، *اصول قراردادها و تعهدات*، تهران: انتشارات مجد، ۱۳۸۸، ص ۲۳؛ قاسمی حامد، عباس، *حقوق مدنی - شرایط اساسی شکل‌گیری قراردادها*، تهران: انتشارات دراک، ۱۳۸۹، ص ۴۲؛ صفایی، سید حسین، *حقوق مدنی - قواعد عمومی قراردادها*، جلد ۲، تهران: انتشارات میزان، ۱۳۸۹، ص ۲۶.

۴. لازم به ذکر است، «فسخ» مقسم برای اقسام سه‌گانه ذیل است: الف- فسخ به خیار مانند فسخ بیع به خیار شرط. ب- فسخ به جواز عقد جائز مانند فسخ ودیعه. ج- فسخ به رجوع مانند فسخ هبه. (جعفری لنگرودی، محمد جعفر، *فلسفه عمومی حقوق بر پایه اصالت عمل - تئوری موازنه*، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۱، ص ۴۰)

که عقود جایز شبه لازم نیز از مصادیق عقود جایز است، سؤال این است که آیا در عقود جایز شبه لازم نیز اعمال خیار ممنوع و غیرممکن است؟ پاسخ این سؤال را باید در تشریح دلایل قائلین به اختصاص خیار به عقود لازم و تحلیل آن دلایل و نیز دلایل موافقین جریان خیار در عقود جایز جستجو کرد.

شایان ذکر است، نظر مشهور مبنی بر اختصاص جریان خیار به عقود لازم را نه فقط شهرت قائلین به آن نظر، بلکه اجماعی که عده‌ای از نویسندگان، نظر مشهور را مبتنی بر آن کرده‌اند، نیز تقویت می‌کند. در حالی که قاعده لاضرر و سایر دلایل مطرح در این نوشتار، قوت نظر مشهور را دچار خدشه می‌کند.

آنچه در این نوشتار می‌آید، بررسی مبانی و دلایل نظر مشهور و ایرادات وارد به آن و مبانی و دلایلی که نظر مخالف را تقویت می‌کند، می‌باشد که در دو قسمت به نگارش در می‌آید؛ ابتدا نظر قائلین به اختصاص خیار به عقود لازم و دلایل این نظر را تحلیل خواهیم کرد و سپس نظر مخالف و دلایل و مبانی آن را به تفصیل بیان می‌کنیم.

اهمیت طرح این بحث، زمانی روشن می‌گردد که یادآور شویم در عقود جایز شبه لازم، ماهیت جواز عقد، همچنان باقی است و نمی‌توان با تکیه بر توهم تبدیل ماهیت عقد از جایز به لازم نتیجه‌گیری کرد که بر پایه همان اعتقاد مشهور، خیار در این گونه از عقود نیز به مثابه عقدی لازم جریان پیدا می‌کند. بنابراین بر پایه نظر مشهور، عقود مذکور را نمی‌توان با تصور جریان خیار و اعمال آن فسخ کرد و بهم زد، ولو اینکه ادامه حیات آن عقد، ضروری باشد؛ حکمی که پذیرش آن می‌تواند با تأملاتی جدی همراه باشد.

به عنوان مثال، طرفین عقد مضاربه که عقدی است جایز و مغایه‌ای،^۱ با اعمال حق مقرر در ماده ۶۷۹ قانون مدنی شرط کنند که «هیچ کدام از طرفین نتواند هر وقت که بخواهد عقد را بهم بزند». چنانچه غبنی در عقد منعقد مذکور صورت گرفته باشد، آیا می‌توان پذیرفت که شخص مغبون حتی در صورت وجود تمامی شرایط خیار غبن، نتواند با اعمال این خیار، مضاربه منعقد را

→ ص ۱۶۲) لذا با توجه به استقلال هر کدام از اقسام سه‌گانه از هم و نیز تفاوت آنها در خصوصیات، اسقاط و سلب هر کدام، نیاز به مجوز خاص دارد.

۱. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، *فلسفه حقوق مدنی*، جلد ۱، عناصر عمومی عقود، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۹۰، ص ۱۷۲.

فسخ کند؟ همچنین در فرضی که ضمن همان عقد شرطی درج شده باشد و از شرط مورد توافق تخلف شود، آیا می‌توان مشروطه را از اعمال خیار تخلف از شرط محروم کرد و قائل بود که نمی‌تواند عقد را فسخ کند؟ و همچنین است در سایر عقود جایز شبه لازم که شرایط تحقق یک یا چند مورد از اختیارات در آن عقد وجود دارد. بنابراین لازم به نظر می‌رسد که نظر مشهور را مورد نقد و بررسی قرار داده، نظر مخالف آن را هم مطرح کرد.

قبل از ورود به بحث، تذکر و یادآوری این نکته لازم است که پذیرش نظر مبنی بر امکان جریان خیار در عقود جایز شبه لازم، لزوماً مستلزم عدم ثبات معاملات و تزلزل آنها نیست؛ چرا که تحقق خیار در این دسته از عقود هم شرایط و اسبابی را می‌طلبد که عدم وجود هر کدام از آنها، تحقق خیار و به تبع آن خیار شدن آن عقد را منتفی خواهد ساخت. به عنوان مثال، حتی با پذیرش نظر مبنی بر امکان جریان خیار در عقود جایز شبه لازم، تصور خیار غبن فقط در صورت مغایه‌ای بودن عقد ممکن است و قس علی هذا.

۱. دلایل قائلین اختصاص خیار به عقود لازم

اشاره شد که مشهور فقها^۱ و اکثریت قریب به اتفاق حقوقدانان^۲ خیار را عارض بر عقد لازم دانسته و آن را اختصاص به عقود لازم داده‌اند. لغو بودن جریان خیار در عقود جایز با توجه به

۱. انصاری دزفولی (شیخ)، مرتضی بن محمد امین، *کتاب المکاسب*، جلد ۵، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵، صص ۴۷ و ۱۴۸؛ نائینی، میرزا محمد حسین غروی، *منیة الطالب فی حائسیة المکاسب*، جلد ۲، المکتبۃ المحمدیة، ۱۳۷۳، صص ۲۲ و ۵۶؛ الحجاوی المقدسی، ابوالنجا شرف الدین موسی (۵۹۶۸)، *الافتاح فی فقه الامام احمد بن حنبل*، جزء ثانی، درسه و التحقیق: عبداللطیف محمد موسی السبکی، بی تا، بیروت: انتشارات دار المعرفه، ص ۸۳؛ الکاسانی الحنفی، علاء الدین ابوبکر بن مسعود (۵۵۸۷)، *بدائع الصنائع فی ترتیب الشرایع*، جزء الخامس، الطبعة الثانية، بیروت، ۱۴۰۶ هـ - ۱۹۸۶ م، انتشارات دارالکتب العلمیه، ص ۳۰۶؛ النووی الدمشقی، محیی الدین بن شرف الدین (۵۶۷۶)، *المجموع شرح المهدب*، جلد ۹، ۱۴۲۳ هـ - ۲۰۰۳ م، انتشارات دار عالم الکتاب، ص ۱۲۶؛ محقق داماد، سید مصطفی، *نظریه عمومی شروط و التزامات در حقوق اسلامی*، چاپ دوم، مرکز انتشارات علوم اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۳۹۰.

۲. کاتوزیان، ناصر، *قواعد عمومی قراردادها*، جلد ۵، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۰، ص ۱۱؛ همو، *قواعد عمومی قراردادها*، جلد ۳، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۱، ص ۲۲۹؛ جعفری لنگرودی، محمد جعفر، *الفارق*، جلد ۲، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۶، ص ۳۳۶ و ۳۴۳؛ صفایی، سید حسین، *حقوق مدنی - قواعد عمومی قراردادها*، پیشین، ص ۲۷۲؛ امامی، سید حسن، *حقوق مدنی*، جلد ۱، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۵، ص ۴۷۵.

اختیار بی‌قید و شرط طرفین آن در فسخ عقد، نبود التزام در عقود جایز، جایگاه خیار در قانون مدنی، اصل لزوم قراردادها و دلایلی هستند که مشهور به آن تمسک جسته‌اند؛ ذیلاً تفصیل هر کدام از این دلایل آورده می‌شود:

۱.۱. لغو بودن وجود خیار در عقود جایز

۱.۱.۱. طرح بحث

اولین و مهم‌ترین دلیلی که مشهور بدان استناد می‌کنند، این است که عقد جایز را طرفین آن هر وقت بخواهند می‌توانند بهم بزنند و قید و شرطی برای تصمیم آنها به منظور فسخ وجود ندارد. فلذا نیازی به وجود خیار در این دسته از عقود نیست و حتی لغو به نظر می‌رسد. به عبارت بهتر، وقتی در عقد جایز، طرفین «هر وقت» بخواهند می‌توانند «بدون استناد به هیچ دلیلی» و نیز بدون اثبات هیچ موضوعی عقد را بهم بزنند، صحبت از وجود «سببی» که «استفاده» از آن منوط به اثبات وجود آن و فراهم آمدن شرایط آن است،^۱ بی‌فایده و لغو می‌باشد.

۱.۱.۲. ایرادات وارده به لغو بودن وجود خیار در عقد جایز

دلیل فوق، علی‌رغم ظاهر منطقی آن، جامع به نظر نمی‌رسد و دیدگاهی است مبتلا به مجردگرائی^۲ و غافل از وجود شایع عقود جایز شبه لازم.

اگرچه اطلاق عقود جایز مطابق بیان قانون‌گذار در ماده ۱۸۶ قانون مدنی اقتضا می‌کند که طرفین آن هر وقت بخواهند بتوانند اقدام به فسخ آن کنند و برای این کار هم صرف اراده انشایی شخص اقدام‌کننده کفایت می‌کند و نیازی به تراضی و توسل به اقاله نیست، واقعیت امر این است که این توانایی طرفین یک عقد جایز به وسعت و شمول بیان شده نیست.

نص ماده ۶۷۹ قانون مدنی بهترین دلیل برای اثبات این موضوع است که طرفین یک عقد جایز لزوماً «هر وقت» که بخواهند نمی‌توانند آن را فسخ کنند، بلکه در مواردی از عقود جایز (و عملاً در بیشتر عقود جایز از جمله در عقد وکالت) طرفین، این اختیار مطلق خود را ساقط می‌کنند. ماده اخیرالذکر بیان می‌کند که: «موکل می‌تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند

۱. منظور از این سبب، خیار است.

۲. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، *صد مقاله در روش تحقیق علم حقوق*، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۲، صص ۲۵ به بعد؛ همو، *فلسفه حقوق مدنی*، جلد ۱، پیشین، صص ۳۹ به بعد.

مگر اینکه وکالت و کیل و یا عدم عزل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد. «نشان دهنده پذیرش تحدید اختیار «دائمی و دل‌خواهی» طرفین عقود جایز در فسخ آن توسط قانون‌گذار است؛ به ویژه آنکه اکثریت حقوقدانان با توجه به اصل حکومت اراده و روی‌گردانیدن از شکل‌گرایی معتقدند که نیازی به درج شرط عدم فسخ عقد جایز، ضمن عقد لازم نیست، بلکه حتی ضمن همان عقد جایز می‌توان عدم فسخ آن عقد را شرط یا حق فسخ آن را ساقط کرد.^۱ فلذا چون اولاً با وجود این اختیار، عقود جایز، همیشه و هروقت، قابلیت فسخ را نخواهند داشت تا با تکیه بر آن، وجود و استناد به سببی دیگر جهت فسخ را لغو و بیهوده پنداشت؛ ثانیاً همچنان که قبلاً نیز اشاره شد، با اسقاط حق فسخ یا سلب این حق در عقود جایز شبه لازم، عقد مذکور تبدیل به عقد لازم نمی‌شود تا با این تبدیل، معتقد به صحت جریان خیار در آن عقد شد. بنابراین امکان فسخ یک عقد جایز، همیشگی نیست و دلیل اول قائلین اختصاص خیار به عقود لازم قابل‌خنده است.

۱.۲. اصل لزوم عقود (اصاله‌اللزوم)

۱.۲.۱. طرح بحث

مطابق اصل لزوم قراردادهای، اصولاً هر عقدی که منعقد می‌شود، «لازم» است و امکان فسخ آن وجود ندارد؛ مگر آنکه قانون‌گذار سببی را برای فسخ مقرر کرده باشد. بنابراین با پذیرش این اصل، موارد فسخ کاملاً استثنایی هستند. مطابق اصول تفسیر نیز موارد استثنا باید در موضع نص تفسیر شوند^۲ و امکان تعدی از نص وجود ندارد. خیارها هم از این قاعده مستثنا نیستند؛ از یک سو از اسباب فسخ قراردادها هستند (که مطابق اصل لزوم، حتی‌الامکان باید موارد تحقق آن را محدود کرد) و از سوی دیگر، مستندات شرعی و قانونی خیارها هم، بیانگر تحقق آن صرفاً در عقود لازم هستند و لاغیر. چراکه از سویی، تمامی ادله خاصی که در هر کدام از خیارها وارد شده‌اند، همه از متبایعین (یعنی متعاقدين عقد بیع) حرف می‌زنند؛ از سوی دیگر، ماده ۴۵۶ قانون

۱. کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها، جلد ۱، پیشین، ص ۴۷.

۲. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مسائل منطق حقوق و منطق موازنه، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۴، ص ۳۱.

مدنی هم خیار را اختصاص به عقد لازم داده است. فلذا تسری خیار به سایر عقود و پذیرش فسخ سایر عقود با اعمال خیار، اقدامی برخلاف اصل لزوم است.^۱

۱.۲.۲. ایرادات وارده بر استناد به اصل لزوم برای اثبات اختصاص خیار به عقود لازم

دلیل فوق هم از اتقان کافی برخوردار نیست؛ زیرا اولاً اصل لزوم، اگرچه مورد قبول مشهور فقها و حقوقدانان است، پذیرفتن آن مورد قبول همگان نیست و مبانی و مستندات قائلین به آن هم مورد نقد جدی پاره‌ای از اساتید است.^۲ ضمن آنکه حتی اگر قائل به استثنایی بودن خیار باشیم، لزوماً پذیرش آن در غیر از عقود لازم، تعدی از نص نیست، بلکه با همان شرایطی که در عقود لازم می‌توانند تحقق پیدا کنند، می‌توان تحقق آنها را در عقود جایز شبه لازم تصور کرد. به عبارت بهتر، اگرچه خیار «بد ضروری» هستند^۳ و حتی الامکان به عنوان آخرین راه‌حل می‌توان از آن استفاده کرد، این ویژگی قدرت این را ندارد که مانع دخول آن در عقود جایز شبه لازم باشد؛ به ویژه اگر قائل باشیم که در این دسته از عقود هم به عنوان آخرین راه‌حل و به عنوان «بد ضروری» مورد اعمال قرار بگیرند.

۱.۳. عدم وجود التزام در عقود جایز

۱.۳.۱. طرح بحث

عده‌ای از قائلین اختصاص خیار به عقود لازم^۴ معتقدند که مجرای سخن از فسخ، جایی است که التزامی وجود دارد و قرار است آن التزام درهم شکسته شود و در تقسیم‌بندی عقود، از حیث وجود یا عدم وجود التزام در آنها، این عقد لازم است که علی‌الاصول طرفین آن، نمی‌توانند آن را فسخ کنند، مگر به یکی از اسباب قانونی که «خیار» یکی از این اسباب است. وگرنه در عقود جایز که چنین التزامی وجود ندارد، نیازی به وجود خیار نیست. یکی از فقها^۵ هم بعد از تقسیم

۱. کاتوزیان، ناصر، *قواعد عمومی قراردادها*، جلد ۵، پیشین، ص ۵۶.

۲. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، *دائرة المعارف حقوق مدنی و تجارت*، جلد ۱، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۸، ص ۱۸۶.

۳. کاتوزیان، ناصر، *دوره مقدماتی حقوق مدنی، اعمال حقوقی*، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۷، ص ۳۷۳.

۴. کاتوزیان، ناصر، *قواعد عمومی قراردادها*، جلد ۵، پیشین، ص ۵۱.

۵. نائینی، میرزا محمد حسین غروی، پیشین، ص ۵۴.

عقود به اذنی و عهدی، معتقد است: «از آنجا که در عقود اذنی التزامی وجود ندارد، فلذا خیارِ هم در آنها جریان پیدا نمی‌کند».

۱.۳.۲. ایرادات وارده به نظر مبنی بر عدم وجود التزام در عقود جایز

دلیل مذکور هم قابل خدشه است؛ به این شرح که اگرچه مقدمه اول صحیح است، مقدمه دوم آن مبنی بر عدم وجود التزام در عقود جایز صحیح نیست؛ زیرا صرف نظر از اینکه کلیه عقود جایز لزوماً اذنی نیستند،^۱ بلکه حتی در عقود جایز اذنی هم بعضاً التزام وجود دارد و ضرورتاً اذنی بودن یک عقد به منزله خالی بودن آن از التزام و تعهد نیست. مثال نقض این نظر که «در هیچ عقد جایزی، التزام و تعهد وجود ندارد»، عقود جایز شبه لازم است؛ عقود جایزی که طرفین آن حق فسخ ناشی از جواز عقد را از خود ساقط می‌کنند و با این اسقاط حق، پای‌بند و ملتزم به مفاد عقد جایزی می‌شوند که علی‌الاصول می‌توانستند هر وقت بخواهند آن را فسخ کنند.

۱.۴. جایگاه خیار در قانون مدنی

۱.۴.۱. طرح بحث

دیگر دلیل استنادی قائلین به اختصاص خیار به عقود لازم، جایگاهی است که خیار در قانون مدنی دارد.^۲ قانون‌گذار بحث خیار را به تبع فقه، بلافاصله بعد از عقد بیع و آثار آن ذکر کرده است. همین امر سبب شده تا این تصور به وجود آید که با توجه به اینکه بیع بارزترین مصداق عقود لازم و به عبارتی دیگر أم‌الباب است،^۳ بنابراین باید اراده قانون‌گذار را چنین تفسیر کرد؛ کما اینکه در فقه هم بحث خیار، اغلب در ضمن «کتاب البیوع» ذکر می‌شود و حتی روایات وارده در باب هر کدام از خیار و اذله خاص هر کدام از آنها، بیشتر در مورد عقد بیع و اعمال خیار در همین عقد است؛ فلذا آنچه‌ان که در ماده ۴۵۶ قانون مدنی آمده، خیار فقط در عقد بیع و سایر عقود که با این عقد تشابه دارد (عقود معاوضی مالی لازم)، جریان پیدا می‌کند.

۱. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، *فلسفه حقوق مدنی*، جلد ۲، اصول عامه اذن و اذنیات، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۹۰، صص ۳۶ و ۵۸؛ کاتوزیان، ناصر، پیشین، صص ۳۶۸.

۲. کاتوزیان، ناصر، *ایقاع*، تهران: انتشارات میزان، ۱۳۸۷، صص ۵۸ و ۲۰۱.

۳. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، *فلسفه اعلی در علم حقوق*، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۲، صص ۲۰۲.

۱.۴.۲. ایرادات وارده بر استناد به جایگاه قانونی خیار برای اثبات برای اثبات اختصاص خیار به عقود لازم

دلیل فوق‌الذکر از سه نظر قابل خدشه به نظر می‌رسد:

اول اینکه لزوماً جایگاه یک بحث در قانون، نمی‌تواند به عنوان ابزار استدلال مورد استفاده قرار گیرد؛ چرا که در قانون مدنی مواردی بسیار وجود دارد که ماهیت آن‌ها با جایگاهشان همخوانی ندارد؛ از جمله تمامی عقود اذنی و عهدی‌ای که در قسمت عقود معین قانون مدنی آمده‌اند؛ با این توضیح که مواد ۱۴۱ تا ۹۵۰ قانون مدنی در مقام معرفی و توضیح اسباب تملک مندرج در ماده ۱۴۰ می‌باشند. حال آیا عقدی مانند عقد وکالت یا ودیعه (که به ترتیب مواد ۶۵۶ تا ۶۸۳ و ۶۰۷ تا ۶۳۴ قانون را به خود اختصاص داده‌اند) از اسباب تملک‌اند؟ قطعاً پاسخ منفی است.

نمونه دیگر، ماده ۱۱۲۹ قانون اخیرالذکر است که در بحث فسخ عقد نکاح آمده است. در حالی که به موجب ماده ۱۱۳۳ همین قانون، استتکاف یا عجز زوج از پرداخت نفقه، یکی از موجبات «طلاق» به درخواست زوجه می‌تواند باشد نه از اسباب فسخ نکاح!

ثانیاً حتی اگر استناد به جایگاه مباحث را در مقام استدلال قبول داشته باشیم، تبعاً باید بپذیریم که در تمام موارد مشابه هم از آن استفاده کنیم؛ در حالی که چنین عملی صورت نگرفته است، بلکه حتی خلاف آن نیز در موارد مشابه دیده می‌شود؛ از جمله در وصیت تملیکی که در قانون مدنی بعد از اخذ به شفعه که مصداق بارز ایقاع و پایان‌بخش عقود معین نامبرده در قانون مدنی می‌باشد، آمده است: مقنن احکام ناظر بر عقود معین -بیع تا هبه- را در ضمن مواد ۳۳۸ تا ۸۰۷ مورد پیش‌بینی قرار داده است، بعد از عقود معین، اخذ به شفعه را بحث کرد، بعد از آن اقسام وصیت را که یکی از آن‌ها وصیت تملیکی است و اگر قائل به استدلال از طریق جایگاه قانونی مباحث باشیم، باید بپذیریم که وصیت تملیکی هم ایقاع است، در حالی که در این مسئله چنین نظری نداشته و وصیت تملیکی را عقد می‌دانند.^۱

۱. کاتوزیان، ناصر، پیشین، صص ۶۹-۷۸.

ثالثاً استناد به ماده ۴۵۶ ق.م غیر قابل پذیرش است؛ زیرا اگرچه حکم ماده ظاهراً مفهوم مخالف دارد، به نظر می‌رسد استناد به ظاهر ماده در جایی که استناد به ظاهر، مخالف با منطق و مبانی حقوقی باشد، غیر قابل پذیرش است.^۱

به اعتقاد نگارندگان نوشتار جاری، ماده ۴۵۶ قانون مدنی ناظر به ماده ۱۸۵ همان قانون است؛ بدین بیان که قانون‌گذار در ماده ۴۵۶ یکی از اسباب فسخ عقود و معاملات لازم را معرفی کرده است - معاملات و عقود که در ماده ۱۸۵، آنها را اصولاً غیر قابل فسخ می‌داند - و با وضع ماده ۴۵۶ مقرر داشته است که اگرچه عقود لازم را علی‌الاصول نمی‌توان فسخ کرد، همچنان که در ماده ۱۸۵ آمده، در مواردی معین قابل فسخ است که یکی از این موارد معین، خیار است. فلذا به نظر می‌رسد ماده ۴۵۶ فقط در مقام بیان یکی از مصادیق قسمت اخیر ماده ۱۸۵ قانون مدنی می‌باشد و لاغیر.^۲

۲. دلایل اثباتی پذیرش جریان خيار در عقود جايز شبه لازم

ایرادات وارد به دلایل نظر مشهور مبنی بر اختصاص خیار به عقود لازم و نیز تمایل عده‌ای از فقها^۳ به اثبات وجود خيار در عقود جايز و وجود دلایل ذیل، نظر مخالف قول مشهور را به شرح ذیل تقویت می‌کند:

۱. در تأیید این نظر و برای دیدن موارد مشابه از مخالفت با ظاهر و توسل به منطق حقوقی، ر.ک: کاتوزیان، ناصر، **دوره مقدماتی حقوق مدنی، وقایع حقوقی**، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۸، ص ۳۲؛ همو، **عقود معین**، جلد ۱، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۱، ص ۵۰ (استاد در منبع اخیر، خيار حيوان را به بیعی که ثمن آن حیوان باشد نیز تسری داده و معتقدند که در مورد اخیر هم، بایع می‌تواند تا سه روز از حین عقد، معامله را به استناد خيار حيوان فسخ کند، این درحالی است که قانون‌گذار صراحتاً این خيار را مختص بیعی می‌داند که «مبیع، حیوان باشد»؛ صفایی، سید حسین و حبیب‌الله رحیمی، **مسئولیت مدنی**، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۲، ص ۱۶۵.

۲. برای دیدن تفسیر عبارت «ممکن است» در مواد دیگر قانون مدنی و پذیرش نظریه منتخب در این نوشتار، ر.ک: جعفری لنگرودی، محمد جعفر، **مجموعه محشی قانون مدنی**، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۷، ص ۳۳، حاشیه اول ماده ۲۹.

۳. طرابلسی، قاضی ابن براج، عبدالعزیز، **المهذب**، ۱۴۰۶ه، دفتر انتشارات وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ص ۳۵۶؛ حلی، ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**، جلد ۲، ۱۴۱۰ ه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ص ۲۴۶؛ عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی، **الدروس الشرعية فی فقه الإمامیه**، جلد ۳، ۱۴۱۷ ه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ص ۲۶۸.

۲.۱. جواز عقد جایز شبه لازم

جواز عقود جایز، در عین حال که مشهور برای اثبات اختصاص خیار به عقود لازم بدان استناد نموده‌اند، متقابلاً دلیلی است که دلالت بر امکان و لزوم پذیرش جریان خیار در عقود جایز شبه لازم دارد.

مشهور فقها و حقوقدانان «جواز» را مانعی برای دخول خیار در عقود جایز می‌دانند؛ زیرا جریان خیار را هم‌زمان با جواز عقد، عملی عبث و بیهوده می‌دانند. در حالی که جواز عقود جایز را می‌توان با قاطعیت، دلیلی برای لزوم پذیرش جریان خیار در عقود جایز شبه لازم دانست؛^۱ با این توضیح که وقتی در عقود لازم که امکان بهم زدن آن، حکمی است ثانویه و برخلاف اصل، تصور خیار و بهم زدن عقد امکان‌پذیر است، به طریق اولی در عقود جایز که حکم اولیه در آن، امکان بهم زدن آن می‌باشد، چنین امکانی پذیرفتنی است؛ حکمی که قابل تسری به تمامی مصادیق عقود جایز از جمله عقود جایز شبه لازم می‌باشد.

این نکته زمانی اهمیت پیدا می‌کند که یادآور شویم، وجود اسباب متعدد برای دستیابی به یک هدف (به عنوان مثال، وجود اسباب متعدد برای امکان فسخ و بهم زدن عقد تحت عنوان جواز و خیار) دور از ذهن نمی‌تواند باشد؛ همچنان که هیچ حقوقدانی در امکان بهم زدن یک عقد لازم به موجب خيارات متعدد تردیدی به ذهن خود راه نمی‌دهد و حداقل فایده این مورد هم زمانی است که یکی از این اسباب بنا به هر دلیلی ساقط شود که در این صورت شخص ذی‌نفع می‌تواند از سبب دیگر برای نیل به هدف خود بهره بگیرد.

۲.۲. عام بودن ادله مربوط به خیار شرط

این دلیل اگرچه اخص از مدعاست، ذکر آن خالی از فایده نیست و آن این است که عموم «المومنون عند شروطهم» شامل عقود جایز شبه لازم و نیز شرط خیار می‌شود، فلذا می‌توان در عقود جایز شبه لازم نیز شرط خیار را درج کرد و با تحقق شرایط خیار درج شده، عقد را به استناد آن فسخ کرد و بهم زد.

در حقوق کنونی هم می‌توان با استناد به عموم قاعده حکومت اراده، اشتراط خیار در عقد جایز شبه لازم توسط طرفین آن را صحیح دانست؛ به ویژه وقتی فوایدی نیز بر این اقدام می‌توان

۱. برای دیدن دیدگاه موافق جریان خیار در عقود جایز ر.ک: حلی، ابن ادریس، محمدبن منصوربن احمد، پیشین.

بار کرد؛ از جمله اینکه فسخی که به موجب جواز عقد به وجود می‌آید، اختصاص به طرفین عقد دارد؛^۱ در حالی که فسخ ناشی از خیار شرط را می‌توان برای شخص ثالثی قرار داد؛^۲ وانگهی با سقوط یا اسقاط حق فسخ ناشی از جواز، می‌توان به حق فسخی که ناشی از خیار است، استناد کرد و ضرر قطعی الحصول ناشی از ادامه عقود جایز شبه لازم را دفع کرد.

۲.۳. قاعده لاضرر

دیگر دلیلی که جریان خیار در عقود جایز شبه لازم را اثبات می‌کند، قاعده عام لاضرر است؛ قاعده‌ای ثانوی که به عقیده تمامی علمای فقه و حقوق به استناد به آن نباید ضرری جبران نشده باقی بماند.^۳

شک نیست که یکی از مبانی خیار در فقه اسلامی و قانون مدنی ایران قاعده لاضرر است؛^۴ ضمن آنکه همه پذیرفته‌اند تمسک به لاضرر در تمامی مواردی که ضرری در حال وقوع است یا به وقوع پیوسته است، امکان‌پذیر می‌باشد. فلذا در مواردی که طرفین یک عقد جایز حق فسخ ناشی از جواز عقد را از خود سلب و عقد فی مابین خود را به عقد جایز شبه لازم تبدیل کرده‌اند و به خاطر سلب حق مذکور، نمی‌توانند عقد را حتی اگر ادامه آن ضرری باشد، هر زمان که بخواهند فسخ کنند، چرا نتوانند به استناد خیار (در صورت جمع تمامی شرایط تحقق یک خیار) آن عقد را فسخ کنند؟

به نظر هم نمی‌رسد استناد به ماده ۶۷۹ قانون مدنی برای اثبات اینکه عقود جایز شبه لازم را نمی‌توان تحت هیچ شرایطی فسخ کرد، صحیح باشد؛ زیرا اگرچه به موجب بند اخیر، ماده مذکور در مواردی که وکالت وکیل یا عدم عزل وی در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد، موکل نمی‌تواند به استناد صدر ماده ۶۷۹ هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند. اما نکته مغفول‌عنه این است که استثنای ماده مذکور ناظر به جواز عقد وکالت و سلب حق فسخ ناشی از این جواز این

۱. ماده ۱۸۶ قانون مدنی.

۲. مواد ۱۸۷ و ۳۹۹ قانون مدنی (در این امکان، نمی‌توان بین عقد لازم و عقد جایز شبه لازم تفاوت گذاشت؛ چرا که عقد لازم خصوصیتی ندارد که به استناد آن بتوان گفت در عقد لازم، شرط خیار برای ثالث، ضرورت دارد، اما در عقد جایز اخیر الذکر، این ضرورت وجود ندارد).

۳. کاتوزیان، ناصر، *قواعد عمومی قراردادها*، جلد ۵، پیشین، ص ۶۲.

۴. کاتوزیان، ناصر، پیشین، ص ۶۵؛ شهیدی، دکتر مهدی، *سقوط تعهدات*، تهران: انتشارات مجد، ۱۳۸۸، ص ۲۰۴؛ امامی، سید حسن، پیشین، ص ۵۰۱.

عقد است و همچنان که ذکر شد، سلب «حق فسخ به جواز»، لزوماً «حق فسخ به خیار» و سایر اقسام فسخ را زائل نمی‌کند. اصل عدم زیاده و نیز اصل لاضرر به ویژه در موردی که ادامه عقد جایز شبه لازم متضمن ضرر باشد، می‌تواند پشتوانه متقن و محکمی برای این نظر باشد؛ ضمن آنکه استفاده از واژه «هر وقت بخواهد» در ماده ۶۷۹ مؤید این امر است که ماده مذکور، کاملاً ناظر به ماده ۱۸۶ قانون مدنی و جواز عقد وکالت است. وانگهی توجه به قواعد اصولی هم ما را به سمت چنین تفسیری سوق می‌دهد که استثنای مندرج در ماده به مستثنی منه (یعنی «هر وقت بخواهد می‌تواند عزل کند» که همان اختیار ناشی از جواز عقد است) برمی‌گردد. بنابراین از آنجا که مطابق اصل «عدم زیاده»، مدعی «زیاده» باید دلیل ارائه کند که مقصود طرفین در اجرای ماده ۶۷۹ قانون مدنی، سلب حقی فراتر از حق فسخ ناشی از جواز است، پس به نظر می‌رسد، باید پذیرفت که در صورت اطلاق عقد جایز شبه لازم و سکوت طرفین آن در خصوص اسقاط اختیارات، اگر شرایط تحقق یکی از اختیارات در آن عقد جمع باشد، من له الخیار می‌تواند از آن استفاده کند و عقد را بهم بزند.

۲.۴. تالی فاسد عدم پذیرش جریان خیار در عقود جایز شبه لازم

مطابق تعریفی که قانون از عقد لازم کرده، این عقد را علی‌الاصول نمی‌توان بهم زد و فسخ کرد، مگر در موارد معینه و یکی از این موارد معینه، اختیارات است و از مصادیق اختیارات هم خیار شرط است؛ یعنی پیش‌بینی فسخ عقد لازم در مدت معین توسط طرفین یا یکی از آنها یا شخص ثالث. از طرفی دیگر، عقد جایز (که عقد جایز شبه لازم مصداقی از آن است) عقدی است که مطابق گفته قانون، هر لحظه هر کدام از طرفین بخواهد می‌تواند آن را بهم بزند، بدون اینکه نیازی به توجیه کار خود داشته باشد. سؤالی که با طرح این مقدمات، ذهن را درگیر می‌کند، این است که چطور امکان دارد عقدی که امکان فسخ آن استثناست و قاعده این است که نباید فسخ شود، توسط شخص ثالث (با درج خیار) قابل فسخ خواهد بود، اما فسخ عقدی که علی‌الاصول قابل فسخ است و دوام آن را حتی طرفین هم انتظار ندارند! فقط محدود به طرفین عقد است و دامنه شمول قابلیت فسخ آن از حیث اشخاص من له الفسخ مضیق‌تر از عقد لازم است؟

به نظر نمی‌رسد جوابی قانع‌کننده برای پاسخ به این سؤال وجود داشته باشد، جز اینکه معتقد باشیم در عقد جایز نیز می‌توان با درج خیار شرط به نفع شخص ثالث، این قابلیت را در این دسته

از عقود نیز به وجود آورد.^۱ با این تفسیر و با پذیرش این امکان، مواد قانونی هم، آنچنان که اصول تفسیر اقتضا می‌کند، تفسیر خواهند شد؛ از جمله اینکه قرار دادن عقد خیار توسط قانون‌گذار در عرض عقد جایز و عقد لازم، کاملاً منطقی خواهد بود.

۲.۵. بی‌فایده نبودن اشتراط خیار در عقد جایز^۲

عده‌ای از فقها^۳ با مطرح کردن خیار و جریان آن در عقد جایز که در مقام اظهارنظر در کلام صاحب جواهر (به عنوان یکی از موافقین جریان خیار در عقود جایز) بوده، احتمال داده‌اند که جریان خیار در عقود جایز بی‌فایده نباشد، بلکه همچنان که در عقد لازم با درج و شرط خیار منع تصرف در موضوع معامله به وجود می‌آید، در عقد جایز نیز می‌توان با شرط و درج خیار چنین وضعیتی را به وجود آورد و تصرف در موضوع معامله در زمان خیار را منع کرد؛ درحالی که در صورت عدم شرط خیار در عقود جایز، طرفین عقد بلافاصله بعد از عقد، جواز تصرف در موضوع معامله را پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد این نظر با نظری در حقوق امروزه سازگار است که به موجب آن خیار شرط مانع نقل مالکیت نمی‌شود، اما موجب تحدید آزادی من علیه الخیار در تصرف در موضوع معامله می‌باشد؛ در قانون مدنی هم ماده ۴۶۰ همین نظر را در بیع شرط پذیرفته است.^۴ بدیهی است، همین فایده را در عقد جایز شبه لازم نیز به عنوان مصداقی از عقود جایز، می‌توان تصور کرد

۱. کاتوزیان، ناصر، **عقود معین**، جلد ۴، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۹، ص ۴۹۲ (که با وجود جایز بودن کفالت نسبت به مکفول له، درج شرط فعل یا نتیجه به سود وی و فسخ کفالت به استناد تخلف از این شرط را برای وی به رسمیت شناخته‌اند)؛ قاسمی حامد، عباس، پیشین، ص ۳۸؛ امامی، سید حسن، **حقوق مدنی**، جلد ۲، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۵، ص ۳۹۹ (که شرط خیار را در عقد هبه با وجود اعتقاد به جواز آن، با استناد به اطلاق ماده ۴۵۶ ق.م.جایز و صحیح می‌دانند)؛ ره پیک، سیامک، پیشین، ص ۴۱.

۲. از جمله فواید اشتراط خیار در عقد جایز را (به شرح مذکور در متن)، «امکان منع تصرف من علیه الخیار در موضوع معامله در مدت وجود خیار» دانسته‌اند.

۳. عاملی، (شهید اول)، محمد بن مکی، پیشین، ص ۲۶۸.

۴. ماده ۴۶۰ قانون مدنی: در بیع شرط مشتری نمی‌تواند در مبیع تصرفی که منافعی خیار باشد، از قبیل نقل و انتقال و غیره، بنماید.

نتیجه گیری

قلمرو خیارات را مشهور فقها و حقوقدانان، محدود به عقود لازم کرده، آن را منصرف از عقود جایز و ایقاعات می‌دانند. ادعای اختصاص خیار به عقود معاوضی و منافات مبانی آن با سایر اعمال حقوقی (غیر از عقود لازم)، لغو بودن جریان خیار در عقود جایز به لحاظ جواز آن و سایر دلایلی که مشهور برای اثبات نظر خود بیان کرده‌اند، نقل و تحلیل شد.

از تحلیلی که شد، این نتیجه به دست آمد که اختصاص خیار به عقود لازم علی‌رغم اعتقاد جمهور فقها و حقوقدانان و نیز شهرت قائلین به آن، از اتقان کافی برخوردار نیست. ایرادات وارده به هر کدام از دلایل استنادی این گروه و نیز عدم منافات جریان خیار با جواز عقد در عقود جایز شبه لازم، قاعده لاضرر، تالی فاسد پذیرش عدم جریان خیار در عقود جایز و سایر دلایل مطروحه در این نوشتار، ثابت می‌کند که نظر مشهور را می‌توان تعدیل کرد و قائل به جریان خیار در عقود جایز شبه لازم نیز بود. بنابراین جریان خیار در عقود جایز شبه لازم نیز در صورت جمع شرایط که یکی از این شرایط «لزوم سازگاری خیار با طبیعت عقد» می‌باشد^۱ و وجود سبب آن با نبود مانعی منطقی (که در این نوشتار ثابت شد) امکان پذیر است.

۱. کاتوزیان، ناصر، دوره مقدماتی حقوق مدنی، اعمال حقوقی، پیشین، ۱۳۸۷، ص ۳۷۵.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

کتاب

۱. امامی، سید حسن، **حقوق مدنی**، جلد ۱، تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۵.
۲. امامی، سید حسن، **حقوق مدنی**، جلد ۲، تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۵.
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، **الفارق**، جلد ۲، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۶.
۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، **دائرة المعارف حقوق مدنی و تجارت**، جلد ۱، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۸.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، **صد مقاله در روش تحقیق علم حقوق**، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۲.
۶. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، **فلسفه اعلی در علم حقوق**، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۲.
۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، **فلسفه حقوق مدنی**، جلد ۱، عناصر عمومی عقود، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۹۰.
۸. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، **فلسفه حقوق مدنی**، جلد ۲، اصول عامه اذن و اذنیات، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۹۰.
۹. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، **فلسفه عمومی حقوق بر پایه اصالت عمل - تئوری موازنه**، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۱.
۱۰. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، **مجموعه محشی قانون مدنی**، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۷.
۱۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، **مسائل منطق حقوق و منطق موازنه**، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۴.
۱۲. ره پیک، حسن، **حقوق مدنی - حقوق قراردادها**، تهران: انتشارات خرسندی، ۱۳۸۷.
۱۳. شهیدی، مهدی، **اصول قراردادها و تعهدات**، تهران: انتشارات مجد، ۱۳۸۸.

۱۴. شهیدی، مهدی، **تشکیل قراردادهای و تعهدات**، تهران: انتشارات مجد، ۱۳۸۲.
۱۵. شهیدی، مهدی، **سقوط تعهدات**، تهران: انتشارات مجد، ۱۳۸۸.
۱۶. صفایی، سید حسین، **حقوق مدنی - قواعد عمومی قراردادها**، جلد ۲، تهران: انتشارات میزان، ۱۳۸۹.
۱۷. صفایی، سید حسین و حبیب الله رحیمی، **مسئولیت مدنی**، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۲.
۱۸. قاسمی حامد، عباس، **حقوق مدنی - شرایط اساسی شکل گیری قراردادها**، تهران: انتشارات دراک، ۱۳۸۹.
۱۹. کاتوزیان، ناصر، **حقوق مدنی - ایقاع**، تهران: انتشارات میزان، ۱۳۸۷.
۲۰. کاتوزیان، ناصر، **دوره مقدماتی حقوق مدنی - اعمال حقوقی**، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۷.
۲۱. کاتوزیان، ناصر، **دوره مقدماتی حقوق مدنی - وقایع حقوقی**، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۸.
۲۲. کاتوزیان، ناصر، **عقود معین**، جلد ۱، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۱.
۲۳. کاتوزیان، ناصر، **عقود معین**، جلد ۴، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۹.
۲۴. کاتوزیان، ناصر، **قواعد عمومی قراردادها**، جلد ۱، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۸.
۲۵. کاتوزیان، ناصر، **قواعد عمومی قراردادها**، جلد ۳، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۱.
۲۶. کاتوزیان، ناصر، **قواعد عمومی قراردادها**، جلد ۵، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۰.

ب) منابع عربی

کتب

۲۷. انصاری دزفولی (شیخ)، مرتضی بن محمد امین، **کتاب المکاسب**، جلد ۵، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۵۱۴۱۵هـ.
۲۸. ابن حجر الهیتمی، شهاب الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن علی، **تحفه المحتاج بشرح المنهاج**، جلد ۲، درسه و تحقیق: عبدالله محمود عمر محمد، بیروت: نشر دارالکتب العلمیه، بی تا.

۲۹. الحجاوی المقدسی، ابوالنجا شرف‌الدین موسی، *الاقناع فی فقه الامام احمد بن حنبل*،
دراسة و التحقیق: عبداللطیف محمد موسی السبکی، بی‌تا، بیروت - لبنان: نشر دارالمعرفة،
بی‌تا.
۳۰. حلّی، ابن ادریس، محمدبن منصوربن احمد، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، جلد ۲،
قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰هـ.
۳۱. طرابلسی، قاضی ابن براج، عبدالعزیز، *المهذب*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه
مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۶هـ.
۳۲. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی، *الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة*، جلد ۳، قم: دفتر
انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷هـ.
۳۳. الکاسانی الحنفی، علاء‌الدین ابوبکر بن مسعود، *بدائع الصنائع فی ترتیب الشرایع*،
بیروت-لبنان: نشر دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶هـ.
۳۴. نائینی، میرزا محمد حسین غروی، *منیة الطالب فی حاشیة المکاسب*، جلد ۱، المکتبه
المحمدیة، ۱۳۷۳هـ.
۳۵. نائینی، میرزا محمد حسین غروی، *منیة الطالب فی حاشیة المکاسب*، جلد ۲، المکتبه
المحمدیة، ۱۳۷۳هـ.
۳۶. نجفی (کاشف الغطاء)، حسن بن جعفر بن خضر، *انوار الفقاهه*، نجف اشرف: موسسه کاشف
الغطاء، ۱۴۲۲هـ.
۳۷. النووی دمشقی، محیی‌الدین بن شرف‌الدین، *المجموع شرح المهذب*، نشر دار عالم
الکتاب، ۱۴۲۳هـ.